

نامه آیت الله پسندیده برادر خمینی به وی در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۲

ناله ها از هر سو به گوش می رسد و نفرینش به ارباب عمایم عالمی را گرفته است. براساس آنچه هر روز مشاهده می کنیم و آن چیزهایی که به گوش ما می رسد و خودمان احیانا در جریان آن قرار می گیریم، مردم هر ساعت دست به آسمان دارند و آرزوی بازگشت اوضاع گذشته را می کنند.

آیا این ناله ها را شما می شنوید؟ یا ماشاءالله با حصارى که دور شما کشیده اند، شما هم حکایت آن چوپان را دارید که گرگ به گله اش زده بود ولی او بی خبر مشغول دوشیدن میش مورد علاقه اش بود و هیچ از جای نجنبید تا لحظه ای که گرگ سراغ خودش آمد. اول میش او را به پنجه ای درید بعد هم خودش را... روزی که در خمین و به دستور حزب جمهوری و با تمهید و توطئه ای که گمان ندارم بدور از اطلاع شما بوده، عمامه از سر من کشیدند و از هیچ اهانتی ابا نکردند، من ذره ای گلایه نکردم، که روزگار جدمان پیش چشم بود.

روزی که آن سید بیچاره را که فقط قصد خدمت داشت و خود شما صد بار گفته بودید که از فرزند به من نزدیکتر است، با آن افتضاح از ریاست جمهوری خلع کردند و یک بدبخت بد عاقبت را که اداره یک کاروانسرا هم از عهده اش برنمی آید به ریاست جمهوری این مملکت بزرگ و معتبر تعیین کردند، به شما گفتم این شیاطین قصد دیگری دارند و می خواهند این عروسک برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند.

اما شما به جای گوش دادن به این حرفهای مصلحانه رو در هم کردید و حتی حرمت برادر بزرگ را هم رعایت نمودید. من که مثل عقیل بن ابوطالب مال و جا و مقام نخواسته بودم که شما حکم به داغ کردن دلم بقیه در ص ۷

حضور مردم در صحنه سیاسی ایران در دو ماه گذشته اراده و عزم راسخ شان به رهایی، سردمداران اسلامی را به وحشت انداخته و دنیا را به تحسین و شگفتی واداشته است.

چهره های شناخته شده ای که در گذشته با نظام استبداد مذهبی همکاری داشته و سمت های مهم اجرایی آن را در اختیار داشته اند چنانچه از گذشته خود نادم شده باشند می توانند به صف نهضت آزادیخواهی مردم بپیوندند و مطمئن باشند که مردم ایران نادمان و پشیمان شدگان را خواهند بخشید ولی نباید تصور کنند که می توانند از نیروی جوانان فداکار و از جان گذشته برای تصفیه حسابهای جناحی، پیروزی در مبارزه کسب قدرت و حفظ و بقای نظام اسلامی سوء استفاده کنند. *

اشتباهی که باید تصحیح کرد
سال های پیش از استقرار نظام اسلامی سبب گرایش مردم به مذهب و نیز حقانیت یافتن شعارهای تند و عوام فریبانه آیت الله خمینی گشت. از این رو خمینی و روحانیت این امکان را یافتند که در صف نخست نهضت آزادی خواه مردم قرار گرفته و به ناحق رهبری آنرا در دست گیرند.

شعار «آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی» خیلی زود جای خود را به شعار «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» داد. جمهوری ای که ماهیت و محتوای آن نه برای مردم روشن بود و نه برای آزادیخواهان. می گویند «ملتی که تاریخ خود را نداند، ناچار است دوباره آنرا تجربه کند». در دوران پیش از انقلاب مشروطیت در کشور دو قدرت وجود داشت: یکی، قدرت پادشاه که حقانیت خود را از سلطنت کسب می کرد و دیگری، قدرت روحانیت که مشروعیّت خود را از دین و مذهب بدست می آورد. اولی، بر نیروی نظامی متکی بود و دومی بر توده های مردمی.

نهضت تجدیدخواهی، جامعه روحانیت را قدرتی به مراتب وامانده تر و جنایت کارتر از شاهان ارزیابی می کرد. البته روحانیون موجهی هم بودند که به آزادمنشی و درست کرداری شناخته شده و برخلاف سنت و منافع گروه و طبقه خود با نهضت مشروطیت همکاری و از آن پشتیبانی می کردند.

امروز اما، این نه حافظه تاریخی و بایگانی ذهنی جامعه، بلکه وجدان ملی است که بیدار شده. بیش از ۳۰ سال است که مردم جنایات دهشتناک و فساد مالی گسترده آخوندهایی که مملکت را به ویرانه تبدیل کرده، مردم را به فقر و نداری کشانده و امید زندگی را از نسل جوان گرفته اند، با تمام وجود لمس می کنند.

نسل جوان امروز ایران، جنایات آخوندها که خود را نماینده - پیش خود خوانده الله بر روی زمین آنهم فقط در محدوده جغرافیایی ایران - می دانند و مذهب را وسیله کسب مقام و سوء استفاده های مالی کرده اند، نه در کتابهای تاریخ بلکه در دانشگاه اجتماع تجربه کرده و می کنند.

از این رو طبیعی است که به خیابان ها بیایند و با دست خالی رو در روی مزدوران مسلح نظام بایستند و از حیثیت و شرف انسانی و هویت ملی خود دفاع کنند. آنچه نسل جوان کشور که بیش از دوسوم جمعیت ایران را تشکیل می دهد می خواهد و برای تحقق آن آماده فداکاری و جانبازی است، عبارتند از:

- حذف استبداد مذهبی و جلوگیری از تکرار هر نوع استبداد در آینده ایران
- جدایی دین از حکومت و آزادی اعتقادات دینی و مذهبی مردم
- تأمین آزادیهای فردی و اجتماعی و آزادی سازمانهای سیاسی و تشکل های صنفی و اجرای مفاد منشور حقوق بشر.
- حاکمیت مردم بر اداره مملکت و اساساً بر سرنوشت کشور و تنظیم و تدوین قانون اساسی

اسلحه از اسراییل بخریم و بعد از جنگ با اسراییل و تحریر جنوب لبنان سخن بگوییم.

بنده در مورد جنگ و مسایل آن حرف نمی زنم که خود مثنوی هفتاد من کاغذ است، فقط می گویم آیا به گوش شما نمی رسد که بعضی از نور چشمیها چه دست اندازیها به بیت المال مسلمین به امام و جنگ و کمک به جنگ زدگان کرده اند.

بیش از ۳ ماه است بنده برای دیدن شما وقت خواسته ام ولی دفتر شما مرتب می گویند وقت ندارید. آنوقت هر روز ملای فلان ده و دادستان بهمان قصبه را به حضور می پذیرید. چون لابد به جز مدح و ثنا نمیگویند و بدبختانه شاید چون خداوند تبارک به من لسان مداحی نداده حتی باید از برادر خود محروم بمانم.

بنده گمان دارم که با ارسال این نامه لابد تضيیقات و گرفتاریها برای ما بیشتر خواهد شد ولی چون چند روزی است که حس می کنم هر لحظه ممکن است که حق تعالی آرزویم را اجابت کند و اجازه ترک این جهنم فانی را عنایت فرماید، لذا به عنوان وصیت یا توصیه و یا خداحافظی برادری با برادرش این جملات را نوشتم.. شما وصیت نامه می نویسید و برای خود جانشین تعیین می کنید پس چرا یکباره اسمش را نمی گذارید سلطنت اسلامی به جای جمهوری، مگر رس ل اکرم جانشین توی وصیت نامه تعیین کرد؟ بجز اینکه مولا علی را که معصوم و منتخب الهی بود به مردم عرضه داشت. شما کدام معصوم را در اطرافتان می بینید؟ شیخ علی مشکینی را که کراهت نفس او کاملاً از منظرش هویدا است؟ بله کدام معصوم را دیده اید؟ ۱۴ قرن مردم تشخیص می دادند که کدام مرجع اعظم است و کدام یک از علما قابل احترام و اعتماد. حال روزنامه ها یک روز یک بیخ را آیه العظمی می کنند و دیگری را افقه الفقها.

آن شیخ گیلانی جلال آیت الله می شود و دسته دسته ثقه الاسلام و حجه الاسلام از کارخانه حکومتی بیرون می آید. اسمش را هم گذاشته اند حکومت جمهوری اسلامی، و مسرورید که حکم خدا را در زمین اجرا کرده اید؟

خوشا به سعادت آنها که همان روزهای نخست رفتند و این روزها را ندیدند.

من نیز دیر و زود می روم تنها وحشتم برای شماست. خداوند همه را به راه راست هدایت کند. ۲۵ سوال

۱۴۰۳ قمری، قم - مرتضی پسندیده

نامه آیت الله پسندیده ... بقیه از ص ۲

دادید و سر پیری اهانتی به من روا داشتید که در زمان شاه هم کسی جرات اعمال آن را نداشت.. روزی که دستور دادید همه صندوقها را به نام علی آقا خامنه ئی باز کنند، من و دو سه آدم دلسوز که حداقل یکیشان، یعنی شیخ علی آقا تهرانی بیست سال شاگرد خاص و مورد محبت شما بود، به شما نوشتیم که این انتخاب ایران را بر باد میدهد، گوش نکردید و حالا میبینید آنچه نباید میدیدید. این همه خونها ریخته شد، اینهمه جنایات وقوع پیدا کرد که از ذکر آن به خود میلرزم که مبادا قطره ای از این خونها به سبب اخوت (برادری) من و شما دامن مرا بگیرد، فقط برای اینکه شما به جای گوش سپردن به آنها که هم به اسلام و هم به ایران علاقه مند بودند، گوش به شیاطین دادید.

شما چگونه بر مسند ولایت مینشینید؟ آن سادات عالیقدری را مثل حاج آقا حسن قمی، سبط آن افتخار ازلی تشیع، حاج آقا حسین قمی طاب نراه و آقای حاج سید کاظم شریعتمداری، مرجع بر حق شیعه مولا علی را به آن خفت خانه نشین می کنید و مرجعیت را از آنها سلب می کنید، از آنها که خود با اشک و ناله های من بیست سال پیش حکم مرجعیت شما را امضا کردند و به شاه دادند تا از آزار و توهین به شما ممانعت شود.

شما خود بهتر از هر کسی می دانید که من از ابتدا با مداخله روحانیون در امور کشوری و لشگری مخالف بودم و به شما گفتم وقتی ما مصدر کار شویم اگر کارها مطابق خواست مردم نباشد همه نفرت متوجه ما خواهد شد و در نهایت اسلام ضرر خواهد دید. آیا امروز نتیجه ای بجز این حاصل شده است؟ این مردمی که در راه اسلام از جان می گذشتند و در زمان شاه از فکلی و بازاری و دانشجو و زن، شعایر دینی را محترم میدانستند، امروز نه به دین توجهی دارند و نه برای شعایر دینی ارزشی قایلند. آنها می گویند اگر دین این است که اولیا جمهوری اسلامی اعمال می کنند بهتر است ما کافر باشیم و اصلاً اسم مسلمان روی ما نباشد.

با سیاستهای غلط جمعی منبری و مدرس که از اداره خانه خودشان هم عاجزند، امروز ایران به نهایت ذلت و خواری در دنیا افتاده است. حتی یک دوست برای ما باقی نمانده است. من با چند روحانی شیعه پاکستانی اخیراً حرف میزدم آنها از وضع ایران گریه می کردند و می گفتند در کشور ما سابق شیعه مقام و ارزشی داشت ولی حالا ما تا اسم تشیع را می آوریم، می گویند لابد مثل ایران.

آقای حاج آقا صدر به من می گفت مردم لبنان، که در غیبت آقا موسی صدر چشم به ایران داشتند امروز خیلی از ایران زده شده اند. این چه معنا دارد که ما